ادامه از صفحه اول

اقتصاد ایران، اقتصاد جنگ و دفاع

در اوایل دهه ۶۰، رئیس محترم دولت وقت از بنیان‌گذار فقید و شریف جمهوری اسلامی ایران سؤال کرد: برنامه‌ریزی پنج‌ساله کشور را بر اساس اتمام جنگ در کوتاه‌مدت طراحی کنیم، یا با این فرض که تا پایان برنامه با آن مواجه هستیم؟ امام فرمودند: بر اساس اتمام جنگ در کوتاه‌مدت. به هر دلیل در عمل چنین نشد و محل بحث فعلی ما نیست؛ در هر صورت اگرچه برنامه با آن فرض تهیه شد اما اجرائی نشد و در عمل برنامه در شرایط بحران اجرا شد که گاه لحظه‌ای تصمیم‌گیری و اجرا می‌شد. در واقع ناخواسته سیاست‌گذاری سیال و براساس شرایط متغیر که تغییرش در اختیار یک طرف نیست، امور مملکت اداره شد. جناب رئیس‌جمهور، سیاست‌گذاران این شرایط باید از نظریه‌های مربوط به قواعد بازی در اقتصاد استفاده کنند. متأسفانه این قواعد در منابع دانشگاهی نیز عمدتا در سطح اقتصاد خرد بحث می‌شود، نه در سطح اقتصاد کلان که موضوع بحث ماست. رویکرد ما با نگاه ابتکاری باید بازی در سطح کلان و بین‌المللی شود. اگر قرار بر استمرار شرایط بحرانی باشد، دفاع و مقاومت تا اخذ نتیجه لازم راهبرد ماست؛ اولا باید چندجانبه بازی کرد، یعنی این بازی دوطرفه نیست. چون آمریکا و متحدانش مثل انگلیس، کانادا و استرالیا یک سوی بازی هستند. سوی دیگر در اروپا، آلمان، فرانسه و دیگر اجزای آن یعنی منطقه یورو قرار دارند. در آسیا، روس، چین و حتی هند نوع دیگری بازی می‌کنند. آن‌گاه بازی ما و دوستان واقعی ما با توجه به بازی آنها تعیین تکلیف می‌شود. نمی‌دانم عراق، سوریه و لبنان چه اندازه با ما هماهنگ هستند؟ مع‌الوصف رفتار آنها را در هر واقعه باید تحلیل کرد. در این بازی بین‌المللی باید کشورهایی مانند پاکستان، آذربایجان، ارمنستان، ترکیه و افغانستان را نیز در معادلات بازی ذکرشده دید. با این توضیح حالا باید قواعد بازی چندجانبه را که بیرون از نظریه‌های مرسوم است، در شرایط متغیر و نااطمینانی کار کرد. یعنی نظریه‌های در حوزه احتمالات و سناریوسازی را در این نوع از اداره اقتصاد به کار گرفت (اگر-آنگاه). اقتصاد با تجارت جهانی محدود و با مخاطره، با ارزآوری محدود و دشوار، اقتصاد پرهزینه‌ای که دورزدن تحریم به همراه دارد و... واقعیت انکارناپذیر ماست که سال‌ها با آن دست‌به‌گریبان هستیم. سیاست‌گذاری اقتصادی در شرایط نااطمینانی و رقابت از نوع تضاد منافع یعنی از نوع برد-باخت، پیچیدگی دارد. گفتمان غالب نشان می‌دهد که بازی ما بازی برد-برد نیست! بعضی کارشناسان در اواخر دولت دهم به مقامات کشور گزارش داده بودند که نفت آمریکا در ۲۰۲۱ میلادی به پایان می‌رسد، با این دست خطای محاسباتی بزرگ نمی‌شود برنده بازی شد! یک روز آنها کشتی نفتکش ما را در دریا اسیر خود می‌کنند و روز دیگر ما کشتی آنها را اسیر خود می‌کنیم، نهایتا صادرات نفت با این روش چه نتیجه‌ای در بر خواهد داشت؟ آیا در این شرایط می‌توانیم جایگزین نفت یعنی صادرات غیرنفتی را در سطح مناسب داشته باشیم؟ آیا هزینه و فایده جنگ برآورد شده است؟! اعم از معنوی و مادی؟ یعنی از یک سو عقب‌ماندگی در عمران و آبادانی چه جاده‌ای، کارخانه‌ای و... محاسبه شده است؟ به‌طورکلی پیشرفت مادی، علمی و رفتاری بررسی شده است؟ آثار نابهنجار اجتماعی این اوضاع چطور؟ گذشته مشابهی را داشته‌ایم. عوامل شکست ملی‌شدن صنعت نفت را علاوه بر تحریم، یکی شکستن اتحاد ملی می‌دانند که به آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق و پیروان آنها برمی‌گردد. دومین را به همکاری عربستان با تحریم‌کنندگان که خلأ نفت ما در بازار جهانی را پوشش داد. امروز ضمن آنکه دومین عامل کماکان وجود دارد و عربستان همان نقش را بازی می‌کند، اتحاد ملی نیز آسیب دیده است، بخش قابل‌توجهی از تأییدنشدگان انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری متعلق به نظام بوده و هستند، طرفدارانی دارند که ناراحت هستند! در بازی امروز نباید شکست گذشته تکرار شود، به قول معروف مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود! اگرچه نسخه دولت مصدق نشانه‌های خوبی داشت، مثل رشد صادرات غیرنفتی، مع‌الوصف تحریم غرب به سرکردگی انگلستان متأسفانه نتیجه نامطلوب داد. چون دوگانگی پیش آمد و اقتصاد داخلی پاسخ‌گو نبود. در چنین شرایطی فشار بر مردم و آستانه تحمل آنها باید واکاوی شود. وقتی قرار شد بازی مبارزاتی در اقتصاد داشته باشی، نمی‌دانی جریان‌های مقابل چه سیاستی خواهند داشت تا شما ضد آن را اجرا کنی (آن‌هم سریع و گاه با پوشش)، در واقع سیاست یکی، تابع سیاست دیگری نیز خواهد بود. البته اینکه منفعل باشیم یا فعال مهم است. چنانچه ما فعال باشیم، طرف مقابل تابع می‌شود. مع‌الوصف اقتصاد رونق نمی‌گیرد، تا اینکه ماجرا پایان یابد یا ساختار اقتصاد به‌طور کامل داخلی شود. امر اخیر در سخن آسان و در عمل بسیار دشوار است. حتی نمی‌توان بخشی از روش‌های تأمین منافع را به کشورهای دوست سپرد. چون آنها در معادلات خود تعارض منافع با غرب را می‌بینند و هزینه-فایده خود را منظور می‌کنند. چرا اقتصاد ایران به فرمایش مقام معظم رهبری مقاوم نمی‌شود؟ مثلا چرا به تغییر ارز حساس است؟ چون این اقتصاد به خارج نیاز مبرم دارد؛ بسیاری از زیرمجموعه‌های صنعت، کشاورزی و خدمات وابسته به خارج هستند.

ادامه در صفحه ۴

چرا بازگشت اصلاح‌طلبان به عرصه سیاسی سخت شده است؟

فرصت‌سوزی‌های اصلاح‌طلبانه

عکس: احسان قلمچی، شرق

مهرشاد ایمانی: این گزاره مسلم است که دموکراسی محقق نمی‌شود مگر با شرط قانون اساسی، نظام پارلمانی یا وجود مجلس، تحزب و مطبوعات آزاد و اگر هریک از این ارکان چهارگانه دموکراسی مختل شود، دستیابی به دموکراسی یا همان مردم‌سالاری ناممکن می‌شود؛ دست‌کم به‌طور مطلق نمی‌توان ادعا کرد مردم‌سالاری وجود دارد. یکی از ارکان ذکرشده، تحزب است که از ابتدای انقلاب تاکنون محل بحث اهل سیاست بوده است؛ اینکه آیا باید نظام سیاسی ایران حزبی باشد یا خیر؟ آیا احزاب می‌توانند به‌عنوان عاملان پیشبرد توسعه سیاسی نقش‌آفرین باشند یا خیر؟ و اصلا در چهار دهه بعد از انقلاب، شاهد وجود یک حزب به معنای دقیق کلمه بوده‌ایم یا خیر؟ و در نهایت در سال‌های اخیر همان میزان تحزب موجود با چه موانعی روبه‌رو بوده است؟ بدون تردید تحولات میانه دهه ۷۰ و روی کار آمدن دولت اصلاحات از بزنگاه‌های مهم در تاریخ تحزب ایران، خاصه بعد از انقلاب است؛ زمانی که از یک سو مطالبات عمدتا سیاسی انباشته مردم به‌ویژه در دروان بعد از جنگ رخ می‌نمود و از سوی دیگر با روی کار آمدن خاتمی زمینه پیگیری این مطالبات از سوی احزاب سیاسی به وجود آمد؛ به‌ویژه آنکه در اوایل دهه ۷۰، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی خود را احیا کرده بود و با پیروزی اصلاحات، قدرتی دوچندان گرفت، حزب کارگزاران (نزدیک به هاشمی‌رفسنجانی) فعالیت منسجمی را در پیش گرفته بود و مهم‌تر از اینها یک حزب مهم به نام مشارکت متولد شد که هم اعضای آن تقریبا نیمی از دولت اول خاتمی را شکل می‌دادند و هم در مجلس ششم توانستند فراکسیون قدرتمندی با همین نام به وجود آورند. اصلاح‌طلبان توانستند در آن سال‌ها به موازات، هم در جامعه اعم از دانشگاه‌ها و رسانه‌ها حضور داشته باشند و هم قدرت رسمی را در اختیار بگیرند که حتما جمع چنین شرایطی، فرصتی طلایی را برای جبهه اصلاحات فراهم کرده بود تا علاوه بر آنکه خود را به‌عنوان یک نیروی تعیین‌کننده سیاسی تثبیت کند، تحزب را در کشور نیز جا بیندازد و آن را به‌عنوان مسیر اصلی سیاست‌ورزی به مردم معرفی کند. البته اصلاح‌طلبان در آن سال‌ها مورد انتقاد بخش‌هایی از سرمایه اجتماعی خود بودند؛ خاصه در حوادث کوی دانشگاه که منتقدان باور داشتند خاتمی و دولتمردانش انتظارات دانشجویان را تأمین نکرده‌اند. به هر روی، شرایط بد نبود تا آنکه متعاقب ردصلاحیت گسترده نمایندگان مجلس ششم در فرایند بررسی صلاحیت نامزدهای مجلس هفتم، علاوه بر تحصن برخی نمایندگان در مجلس، حزب مشارکت و برخی دیگر از نیروهای اصلاح‌طلب اعلام کردند در انتخابات شرکت نمی‌کنیم؛ موضوعی که مورد توافق خاتمی و کروبی قرار نگرفت و در اینجا یکی از مهم‌ترین شکاف‌های عملی در اصلاحات پدید آمد. اما موضوع به‌قدری بغرنج نبود که اصلاح‌طلبان در سال ۸۴ یک استراتژی نادرست و ویران‌کننده را در پیش گرفتند و آن حضور با چند نامزد انتخاباتی در انتخابات ریاست‌جمهوری بود. با قاطعیت می‌توان گفت مهم‌ترین فرصت‌سوزی اصلاح‌طلبان در سال ۸۴ رخ داد و آن فراهم‌کردن پیروزی اصولگرایان در انتخاباتی بود که با مجموع آرای اصلاح‌طلبان به سهولت می‌توان دریافت اگر جبهه اصلاحات با یک نیرو وارد انتخابات می‌شد، درحالی‌که هاشمی نیز به صورت مستقل در آن انتخابات حضور داشت، می‌توانستند بر مجموع آرای اصولگرایان فائق شوند. در واقع اگر اصلاح‌طلبان با یک نامزد می‌آمدند، اساسا احمدی‌نژادی ظهور نمی‌کرد که متعاقبش بسیاری پیامدهای منفی چه برای اقتصاد کشور و چه برای توسعه سیاسی به وجود آید. اصلاح‌طلبان از اینجا به حاشیه رفتند و عملا در شرایطی که دیگر نه در دولت حضور داشتند و نه در مجلس، صرفا سعی کردند با تعمیق ارتباط خود با جامعه، در سال ۸۸ با قدرتی اجتماعی وارد انتخابات ریاست‌جمهوری شوند که آن انتخابات نیز با حواشی بسیاری همراه بود و اصلاح‌طلبان را به‌عنوان نیروهای مهمی که بنای گسترش تحزب را در کشور داشتند، به‌طور کامل تا سال ۹۲ به انزوا راند. در همه این سال‌ها و با وجود تمام این محدودیت‌ها، علاوه بر آنکه جبهه اصلاحات مانند دهه ۷۰ تا میانه دهه ۸۰ قدرت سیاسی را در اختیار نداشت، نیروهای تندروی اصولگرایی نیز به موازات یکدست‌سازی در عرصه سیاست رسمی را پیش گرفتند. در حقیقت جدای از آنکه محدودیت‌های سیاسی از سوی برخی نیروهای خاص در جریان بود، تصمیم اصلاح‌طلبان در سال ۸۴ نیز عامل مهمی در گسترش چنین محدودیت‌هایی بود که البته هیچ‌گاه نیز آن اشتباه تاریخی جبران نشد. گذشت و به انتخابات سال ۹۲ رسید. ائتلاف اصلاح‌طلبان بر یک نیروی غیراصلاح‌طلب برای جلوگیری از استمرار حضور نیروهای خاص اصولگرا در دولت، به نظر می‌رسید راهبردی فرصت‌ساز است؛ البته بود و اصلاح‌طلبان توانستند بعد از سال‌ها دوری از سیاست، باز هم به قدرت هرچند نسبی برگردند. اما بعد از آنکه روحانی نشان داد تعلق خاطری به گفتمان اصلاح‌طلبی و مطالبات سیاسی سرمایه اجتماعی اصلاح‌طلبان ندارد، استمرار حمایت بی‌دریغ اصلاح‌طلبان از او باعث شد مردم حساب جبهه اصلاحات با روحانی را یکی فرض کنند؛ درصورتی که می‌شد اصلاح‌طلبان از همان آغاز دولت به‌عنوان نیروهای حامی اما منتقد، با روحانی مواجه شوند؛ نه آنکه به صورت نانوشته دست‌کم تا بعد از انتخابات سال ۹۶، انتقاد از او یک خط قرمز تشکیلاتی تلقی شود.

ادامه در صفحه ۳

طرح «نحوه تشکیل اجتماعات و برگزاری راهپیمایی‌ها» در مجلس اعلام وصول شد

سرنوشت «حق آزادی اعتراضات» در دست اصولگرایان

شرق: طرح «نحوه تشکیل اجتماعات و برگزاری راهپیمایی‌ها» دیروز در صحن علنی مجلس اعلام وصول شد؛ طرحی که در مجلس دهم برای کنترل تجمعات اعتراضی تدوین شد. دلیل مجلس دهم وجود خلأ قانونی در موضوع برپایی تجمعات و اعتراضات بود؛ هرچند اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران صراحتا مقرر داشته که «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است»؛ اما در عمل همیشه بحث مجوز برای برپایی تجمعات مطرح بوده و نبود مجوز هم دلیلی برای برخورد با تجمع‌کنندگان. از زمان تصویب قانون اساسی تا به امروز همواره بحث برگزاری تجمع و راهپیمایی‌های اعتراضی که شروط این اصل را هم به‌درستی رعایت کرده بودند، با یک استاندارد دوگانه روبه‌رو بوده است. برخی از تجمع‌ها وابسته به یک جریان سیاسی با حداقل ممانعت‌ها برای برگزاری روبه‌رو بوده‌اند و باقی نه. بعد از ماجرای گلستان هفتم و اعتراضات دی ۹۶، مجلس دهمی‌ها برای سروسامان‌دادن به اعتراضات و تجمعات تصمیم گرفتند قانون‌گذاری کنند و تدوین طرح «نحوه تشکیل اجتماعات و برگزاری راهپیمایی‌ها» را آغاز کردند؛ البته گفته شد اگر دولت لایحه درخور و قابل دفاعی درباره برپایی اجتماعات به مجلس بفرستد، با توجه به ضرورت امر و سرعت‌بخشیدن به قانون‌گذاری در این مقوله، در کنار طرح مجلس، لایحه را بررسی خواهند کرد؛ اما نه دولت لایحه‌ای فرستاد و نه مجلس دهم توانست طرح خود را به نتیجه برساند. برخورد دوگانه با تجمعات باعث شده که مثلا بالاروندگان از دیوار سفارت انگلستان و عربستان یا معترضان به واکسن کرونا، مخالفان مهریه، معترضان به عملکرد مؤسسات مالی و اعتباری در سال‌های گذشته یا معترضان به عملکرد لاریجانی در قم و حتی منتقدان روحانی در تهران و مواردی شبیه این به‌راحتی و در پناه اصل ۲۷ قانون اساسی بدون وجود خلأ قانونی به اعتراض خود پرداخته‌اند؛ اما در دیگر سوی اعتراضات یعنی تجمعات کارگری در روز کارگر، اعتراضات زنان به نابرابری‌های حقوقی، تجمعات اعتراضی به مشکلات اقتصادی و معیشتی در دی ۹۶ و اعتراض به گرانی بنزین در آبان ۹۷ و حتی تجمع برای همدردی با خانواده‌های سقوط هواپیمای اوکراینی و مواردی از این دست سهمی از اصل ۲۷ قانون اساسی پیدا نکنند.

ماجرای مجوز

در سال ۱۳۶۰ تحت عنوان قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده، قانونی وضع شد که در آن آمده بود مردم برای برگزاری راهپیمایی و اجتماعات از وزارت کشور مجوز بگیرند؛ اما شورای نگهبان این بند را رد کرد و اعلام کرد که این بند خلاف قانون اساسی است. استدلال درستی هم انجام داده بود؛ زیرا قانون اساسی کسب اجازه را تکلیف نکرده بود و طبق این اصل بدون اجازه هم مردم می‌توانند راهپیمایی کنند. تصویب قانون احزاب موجب شد قانون سال ۶۰ کأن لم یکن اعلام شود؛ هرچند در قانون احزاب برای عموم مردم تکلیف روشن نیست و تنها احزاب می‌توانند با مجوز تجمع داشته باشند و اصولا هم امکان دریافت مجوز بسیار محدود و در بسیاری موارد تاکنون ناممکن بوده است و فقط قانونی وضع شده تا احزاب امکان برپایی تجمع به سهولت را نداشته باشند؛ زیرا دریافت مجوز روند منتج به نتیجه‌ای را طی نمی‌کند. زمان بررسی طرح «نحوه تشکیل اجتماعات و برگزاری راهپیمایی‌ها» در مجلس دهم، مازنی نماینده عضو فراکسیون امید در این مجلس در توضیح اهداف مدنظر طرح گفته بود: هدف این طرح نحوه تشکیل اجتماعات و برگزاری راهپیمایی‌ها و پاسداری از حقوق مصرح ملت در قانون اساسی به‌ویژه در راستای اجرای اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی در امر اعلام اعتراض تشکیل اجتماعات و برگزاری راهپیمایی و نظارت بر حسن اجرای آنهاست. مازنی درباره به نتیجه نرسیدن این طرح در توضیحی گفته است: گاهی مردم اعتراضاتی دارند و تجمع می‌کنند و افرادی هم هستند که تعبیر به اغتشاشگر می‌شوند؛ یعنی به جای اجتماع و معترض به‌عنوان آدم اغتشاشگر شناخته می‌شوند، بر همین مبنا زودتر این قانون باید به نتیجه می‌رسید. فوریت طرح از آن جهت بود که مردم احساس نیاز می‌کردند تا این طرح شنیده شود. هیئت‌رئیسه طرح تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌های اقشار مختلف مردم را در دستور قرار نداد، پس از مدتی که با لاریجانی صحبت کردم، او به من گفت که اجازه دهید طرح به کمیسیون برود و در آنجا کمک خواهیم کرد تا به نتیجه برسد. طرح به کمیسیون شوراها ارسال شد و طی جلسه‌ای به اتفاق آرا، کلیات آن تصویب شد و بعد هم سراغ جزئیات رفتند و کار انجام شد. او گفت: لاریجانی دلایلی برای در دستور قرارنگرفتن طرح داشت و او این طرح را به مصلحت نمی‌دانست؛ بنابراین در مجلس دهم به نتیجه‌ای نرسید و مسئله همچنان باقی ماند. قانونی برای اینکه مردم بخواهند اجتماعات برگزار کنند نداریم، اینکه مکان و زمان کجا باشد ازجمله چیزهایی است که بستگی به توافق مسئولان برگزارکننده اجتماعات با وزارت کشور دارد، توافق به این معنا که هم‌زمان دو گروه در یک مکان اجتماعی برگزار نکنند. درباره اصل۲۷ مانند دیگر مسائل، سلیقه‌ای اعمال نظر و اجرا می‌شود. مازنی در پاسخ به این سؤال که چرا لاریجانی طرح را به صلاح نمی‌دانست، گفته است: او نظر کلی خود را مطرح کرد. در کشور در برخورد با مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دو دیدگاه وجود دارد؛ نخست نگاه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است و دیدگاه دیگر اینکه همه مسائل را به چشم امنیتی نگاه می‌کنیم. معتقدم به امنیت کشور باید توجه کرد و همه موظف هستیم حواسمان به حفظ تمامیت ارزی و حفظ ارکان نظام باشد؛ اما نباید با همه مسائل، امنیتی برخورد کنیم. به هر حال این طرح که در چهار فصل تهیه شده بود، در نهایت بلاتکلیف ماند تا دیروز که در صحن مجلس اعلام وصول شد. متن جدید هنوز منتشر نشده است و مشخص نیست تغییراتی نسبت به دوره قبل داشته یا خیر؟! اما آنچه در طرح قبل مورد نقد بود، نقض اصل ۲۷ قانون اساسی بود که تجمعات را ملزم به دریافت مجوز کرده بود و فقط در مکان‌هایی از قبل تعیین‌شده آن‌هم طبق ضوابطی خاص امکان تجمع وجود داشت. حال با انتشار متن طرح مجلس اصولگرا باید دید نگاه مجلس انقلابی در برابر حق آزادی اعتراض و راهپیمایی چگونه بوده است و تا چه میزان بر اجرائی‌شدن اصل ۲۷ قانون اساسی اهتمام داشته‌اند.

جمهوری حزبی یا غیرحزبی؟

جمهوری حزبی یا غیرحزبی؟ «اگر قبول کردیم که جمهوری اسلامی بر پایه مردم‌سالاری است، شرط لازم آن وجود تشکیلات است. در تشکیلات است که فکر، برنامه، آموزش و راهکار خلق می‌شود. اگر مسئولی در کشور در تشکیلات تربیت نشده باشد به مشکل می‌خورد و همکارانش را نه از کادر ورزیده حزبی که حتی با حسن نیت از افرادی انتخاب می‌کند که اعتقادی به این مهم ندارند و حتی حزب و تشکیلات را ضد ارزش می‌دانند، در حکمرانی حسن نیت تنها کافی نیست. باید بدانیم تشکیلات و تحزب راه‌حل ارائه می‌دهد. حزب به کادرش می‌آموزد که چگونه خوب حکمرانی کند».

این سخنان اخیر مصطفی میرسلیم در سالگرد درگذشت حبیب‌الله عسگراولادی، دبیر کل سابق حزب مؤتلفه را باید صرفا گلایه‌های عضو سنتی‌ترین حزب فعال ایران معروف به حزب بازار تفسیر کرد یا به حساب کنایه‌های اصولگرایان متقدم به حاشیه قدرت رانده‌شده به اصولگرایان متأخرِ در مرکز قدرت نشسته گذاشت؟ هرکدام از این دو یا هردوی اینها باشد، به نظر می‌رسد که اظهارات میرسلیم از یک واقعیت هم سخن می‌گوید یا به عبارت دیگر پرده از یک بلاتکلیفی در ساختار سیاسی ایران برمی‌دارد. به‌ویژه الان که با بحث انتصابات دولت جدید انتقادات فراوانی حتی از سوی خود اصولگرایان در بحث شایسته‌سالاری و سوابق برخی مدیران و وزرا مطرح شده است، بحث‌های میرسلیم غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد. تا جایی که محمدرضا باهنر از اصولگرایان متقدم و دبیر کل حزب جامعه اسلامی مهندسین هم قبلا اظهاراتی مشابه میرسلیم داشته است. او گفته «تنها چند دانشگاه هستند که نیروهای فرهیخته و عالم تحویل می‌دهند اما این اصلا کفایت نمی‌کند. شاید الان تقریبا بتوانیم جدی ادعا کنیم که تمام مسئولان ما یا بدون تجربه آمده‌اند یا تجربیاتشان در زمینه‌های دیگر بوده است. یکی از وظایف احزاب کادرسازی است». او بارها از آرزویش برای تشکل حزب واحد یا فراگیر سخن گفته اما به نظر می‌رسد خودش هم می‌داند که آرزویی محال است. «این جزء آرزوهای من است که این اتفاق بیفتد و جریان اصولگرایی رهبر واحدی داشته باشد. اما اگر من این حرف را بزنم ممکن است این تصور ایجاد شود که می‌خواهم خودم این رهبری را بر عهده بگیرم و به محض این صحبت، تیرها پرتاب و مواضع از طرف خودی‌ها و غیرخودی‌ها شروع می‌شود». بازگشت دوباره به گفته‌های میرسلیم این پرسش‌ها را ایجاد می‌کند که حزب بالاخره چه نقشی در ساختار قدرت جمهوری اسلامی ایران دارد؟ در یک ساختار انتخاباتی غیرحزبی آیا اصلا می‌توان کارکرد واقعی برای حزب متصور بود؟ چرا اصلاح‌طلبی و اصولگرایی همچنان دو جریان سیاسی مانده‌اند و بدل به دو حزب اصلاح‌طلب و اصولگرا نشده‌اند؟ جمله‌ای از شهید بهشتی معروف است که گفته بود: «حزب معبد من است» اگر این‌طور است چرا او نتوانست در جریان تدوین قانون اساسی در مجلس خبرگان قانون اساسی این ایده‌اش را به ثمر بنشاند؟ آیا بهشتی نمی‌دانست حزب زمانی می‌تواند در جایگاهی واقعی بنشیند که نقشش در انتخابات و ساختار قدرت به رسمیت شناخته شود؟ یا می‌دانست اما در عین حال این را هم می‌دانست که تنهاست و ترکیب مجلس خبرگان قانون اساسی چندان اعتقاد و همسویی با حزب و حزب‌بازی ندارد. آیا عامل انحلال حزب جمهوری اسلامی صرفا اختلافات درونی بود یا بی‌اعتقادی اعضا و حتی فضای سیاست به کارکرد حزب؟ چرا بعد از آن شاهد حضور احزاب ضعیف و کم‌قدرت در ساختار سیاسی ایران بودیم؟ آیا عدم تحزب‌ورزی حرفه‌ای در ایران به ساختار قانون اساسی و به‌ویژه فرایند فیلترینگ انتخابات یعنی شورای نگهبان باز می‌گردد که فردمحور است؟ یا به جز آن عوامل ساختاری نامرئی دیگری هم مؤثر است؟ زمانی این گلایه از زبان سخنگوی وقت شورای نگهبان هم مطرح شده بود. عباسعلی کدخدایی گفته بود: «به ما انتقاد می‌شود که چرا فلان کس را تأیید کردید و فلان کس را رد کردید؟ خب ما با چه امکانی توان مدیریت اقتصادی فرد داوطلب را بسنجیم؟ در کشورهای دیگر احزاب شرایط یک فرد را ارزیابی می‌کنند که می‌تواند نماینده حزب باشد یا نه. بعد از مردم می‌خواهند به وی رأی بدهند؛ یعنی انتخابات دومرحله‌ای است. شورای نگهبان در اینجا در یک فاصله ۵۰روزه باید تشخیص دهد که آقای زید یا عمرو می‌تواند مدیر و مدبر باشد یا ایرانی‌الاصل‌بودن او با یک سلسله اسناد سجلی درمی‌آید؟ معیار مدیر و مدبر بودن، امانت‌داری و باتقوابودن، رجل سیاسی و مذهبی‌بودن چیست یا اینکه فقط عبادت یومیه‌اش را انجام دهد یا به مسجد برود یا هیئت و حسینیه داشته باشد؟». کدخدایی تلویحا گفته بود که با انتخابات حزبی موافق است و برخی از اعضای شورای نگهبان هم با او همسو هستند اما عملیاتی‌شدن آن نیاز به تغییراتی در قانون اساسی دارد. در نخستین قانون انتخابات که در سال ۱۳۵۸ توسط شورای انقلاب به تصویب رسید، برگه‌های رأی‌دهی دارای ساختاری کاندیدامحور بودند. به عبارت دیگر، براساس این قانون و براساس نظام انتخاباتی و تأثیر آن بر نظام حزبی در ایران رأی‌دهندگان موظف بودند در برگه‌های رأی‌دهی که در اختیارشان قرار می‌گرفت صرفا نام یک یا چند کاندیدا را بنویسند، در آن دسته از نظام‌های انتخاباتی که حزب‌محور هستند، رأی‌دهندگان فقط به لیست‌های حزبی رأی می‌دهند، نقش احزاب در گزینش نامزدها بسیار مهم است و آنها حتما باید در فهرست‌های انتخاباتی احزاب قرار بگیرند و از سوی احزاب به‌عنوان کاندیدا معرفی شوند. محققان حوزه سیاست اعتقاد دارند که به‌کارگیری نظام‌های انتخاباتی کاندیدامحور در کشورهایی که احزاب سیاسی ضعیف هستند یا به‌تازگی شکل گرفته‌اند، به ضعف و ناتوانی احزاب سیاسی منجر خواهد شد و حتی در کشورهایی که احزاب قدرتمند هستند، باعث کاهش نقش و اهمیت آنها در عرصه سیاسی خواهد شد و برعکس به‌کارگیری نظام‌های انتخاباتی حزب‌محور باعث تقویت نقش، جایگاه و اهمیت احزاب در حیات سیاسی خواهد شد. اتفاقی که در ایران افتاده دقیقا مورد اول است. بعد از انقلاب، نظام انتخاباتی فردمحور نوشته شد، فضای فرهنگ سیاسی هم علیه تحزب بود. برای همین حتی حزب جمهوری اسلامی نیز که با پشتوانه قوی چهره‌های سیاسی در قدرت و مقبولیت در ساختار حاکم تشکیل شد، به سرانجام مطلوب نرسید.

روزنه

اعضای جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی منصوب شدند

• **ایسنا:** حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در حکمی با انتصاب اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی برای یک دوره جدید و چهارساله، ضمن تشکر از زحمات اعضای سابق به‌ویژه دانشمندان و استادانی که در دوره جدید حضور نخواهند داشت، شاکله و آرایش عمومی فرهنگ براساس نظم و محتوای انقلابی را یگانه وسیله مصون‌سازی در برابر هجوم فرهنگی و رسانه‌ای بیگانگان دانستند. متن حکم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به این شرح است: بسم الله الرحمن الرحیم الحمدالله والصلاه علی رسوله المصطفی و آله الاطهار. سلام‌الله علیهم اجمعین. ورود در دومین چهلواره انقلاب اسلامی که با آغاز سده جدید هجری شمسی هم‌زمان شده است، نگاهی نو، آسیب‌شناسانه و روزآمدساز، به مجموعه‌ای از زیرساخت‌های تمدنی را ضروری می‌سازد. در رأس این مجموعه، مقوله فرهنگ است. فرهنگ، جهت‌دهنده همه اقدام‌های اساسی و زیربنایی جوامع بشری و شتاب‌دهنده یا کُندکننده آن است. این رویکرد در مقطع کنونی، عمدتا ناظر به ارتقای نگاه و احساس مسئولیت متصدیان فرهنگی و نخبگان و فعالان عرصه‌های گوناگون کشور به مقوله فرهنگ و پدیدآمدن این باور عمیق است که فرهنگ‌سازی در هریک از اجزای تمدّنی جامعه، برترین وسیله پیشرفت و موفقیت آن و بی‌نیازکننده از ابزارهای الزام‌آور و تحکّمی است. همچنین ناظر به این نکته حیاتی است که شاکله و آرایش عمومی فرهنگ در همه بخش‌های گسترده آن، نیازمند نظم و محتوای انقلابی است. این یگانه وسیله مصون‌سازی فرهنگ عمومی کشور در برابر هجوم فرهنگی و رسانه‌ای برنامه‌ریزی‌شده بیگانگان بدخواه است. مأموریت شورای عالی انقلاب فرهنگی، از آغاز، ساماندهی به وضعیت فرهنگ و دانش در کشور و سیاست‌گذاری در این دو مقوله، و هدایت دستگاه‌های متصدی آن به سمت ارزش‌ها و هدف‌های انقلاب، و برآوردن نیازهای فکری این دستگاه‌ها و ظاهرشدن در نقش قرارگاه فرهنگی کشور بوده است. شورای عالی خدمات باارزشی در این زمینه‌ها ارائه داده است و این‌جانب بر خود فرض می‌دانم از همه اعضای محترم که در دوره‌های مختلف نقش آفریده‌اند، به‌ویژه از دانشمندان و اساتیدی که در دوره جدید در شورای عالی حضور نخواهند داشت، صمیمانه سپاسگزاری کنم و ادامه کمک‌های مشاوره‌ای آنان را به این شورا درخواست نمایم. اینک برای دوره جدید -که از ابلاغ این نوشته آغاز خواهد شد- اشخاص حقوقی و حقیقی نام‌برده در ذیل را برای چهار سال به عضویت شورای عالی انقلاب فرهنگی منصوب می‌کنم. اشخاص حقوقی: فعلا رؤسای سه قوه و دستگاه‌هایی که تاکنون عضو شورای عالی بوده‌اند.

و اشخاص حقیقی: جناب آقای اعرافی جناب آقای ایمان افتخاری، جناب آقای امیرحسین بانکی‌پورفرد، جناب آقای حمید پارسانیا، جناب آقای عادل پیغامی، جناب آقای غلامعلی حدادعادل، جناب آقای حسن رحیم‌پورازغدی، جناب آقای علی‌اکبر رشاد، جناب آقای حسین ساعی، جناب آقای ابراهیم سوزنچی، جناب آقای سعیدرضا عاملی، جناب آقای منصور کبکانیان، جناب آقای علی لاریجانی، جناب آقای محمود محمدی‌عراقی، جناب آقای محمدرضا مخبردزفولی، جناب آقای مرتضی میرباقری، جناب آقای صادق واعظ‌زاده، جناب آقای احمد واعظی.

نکات حائز اهمیتی در پیوست این حکم به نظر حضرات اعضای محترم خواهد رسید. توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت می‌کنم.

سیّدعلی خامنه‌ای ۱۴۰۰.۸.۲۳

علی بهادری‌جهرمی سخنگوی دولت شد

• **ایرنا:** در نشست هیئت دولت علی بهادری‌جهرمی سخنگو و رئیس شورای اطلاع‌رسانی دولت شد. سخنگوی دولت سیزدهم پیش‌تر مسئولت‌هایی مانند رئیس مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضائیه، رئیس سازمان بسیج حقوق‌دانان کشور از سال ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۶، رئیس سازمان بسیج حقوق‌دانان تهران از سال ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۷، مسئول دبیرخانه فعالیت‌های بین‌المللی دانشجویی از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸، رئیس مجمع عالی سازمان بسیج حقوق‌دانان تهران بزرگ از سال ۱۳۹۹، عضو کمیسیون حقوقی سازمان بازرسی کل کشور، عضو کمیسیون تطبیق مقررات سازمان بازرسی کل کشور، عضو هیئت اندیشه‌ورز دیوان عدالت اداری و عضو مجمع مشورتی حقوقی پژوهشکده شورای نگهبان را در کارنامه سوابق اجرائی خود دارد. او همچنین مدیر دفتر مطالعاتی نظام‌سازی اسلامی و عضو شورای پژوهشی پژوهشکده شورای نگهبان از ۱۳۹۱، عضو و سرپرست گروه حقوق عمومی معاونت حقوقی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام ۹۶ تا ۹۷، نماینده سازمان‌های مردم‌نهاد در ستاد توان‌افزایی و حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد شورای شهر تهران، عضو کمیته قوانین و مقررات سازمان اوقاف و امور خیریه کشور بوده است. ریاست هیئت‌مدیره بنیاد صیانت از حقوق شهروندی، مدیر داخلی و قائم‌مقام سردبیر دو نشریه علمی-ترویجی و تخصصی، مسئول، دبیر علمی و دستیار دبیر علمی هفت همایش ملی و بین‌المللی و مشاور حقوقی در نهادها و سازمان‌های عمومی و خصوصی متعدد هم بخش دیگری از سوابق علی بهادری‌جهرمی است.